



ورود شمر به کربلا/ روایت لهوف از رد امان نامه شمر از سوی حضرت عباس(ع)

حضرت عباس (ع) بنا به خواست امام حسین(ع) از لشکر عمر بن سعد مهلت یک شب را برای نماز و دعا درخواست کرد. عمر سعد لعین تأمل کرد...

حضرت عباس (ع) بنا به خواست امام حسین(ع) از لشکر عمر بن سعد مهلت یک شب را برای نماز و دعا درخواست کرد. عمر سعد لعین تأمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت: به خدا سوگند که اگر به جای ایشان، ترکان و دیلمان می بودند البته ایشان را اجابت می نمودیم، حال چه شده که آل محمد (ص) را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به خامس آل عبا، مهلت دادند. به گزارش خبرگزاری مهر، شمر بن ذی الجوشن حرکت کرد و در بعد از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم سال 61 هجرت پس از نماز عصر به همراه فرمانی که عیدالله به او داده بود پیش عمر بن سعد رسید و آن را تقدیم عمر بن سعد کرد. پسر سعد پس از خواندن نامه، شمر را مورد شماتت قرار داد و گفت: «تو را چه شده است؟ وای بر تو خداوند آوارها را کند و آنچه را که برای من آورده ای زشت گرداند؛ به خدا قسم می دانم که تو نگذاشتی که عیدالله آنچه را که به او نوشته بودم بپذیرد و کاری را که امید آن داشتم به صلاح آید تباه کردی به خدا حسین (ع) تسلیم نمی شود، چرا که جان پدرش [علی (ع)] در سینه اوست.»

شمر گفت: «اکنون بگو چه خواهی کرد آیا فرمان امیر را انجام می دهی و با دشمنش می جنگی؟ یا نه، در این صورت سپاه و لشکر را به من وا گذار.» عمر بن سعد گفت: «نه؛ من خود عهده دار این کار خواهم بود؛ تو امیر پیادگان باش.»

نقل شده زمانی که شمر نامه را از عیدالله بن زیاد تحویل می گرفت او و عبدالله بن ابی المحل برادرزاده حضرت ام البنین(س) - به عیدالله گفتند: «ای امیر؛ خواهرزادگان ما همراه با حسین اند اگر صلاح می بینی نامه امانی برای آنها بنویس.» عیدالله پیشنهاد آنها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آنها بنویسند. عبدالله بن ابی المحل امان نامه را به وسیله غلام خود-کرمان یا عرفان- به کربلا فرستاد. او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان ام البنین(س) قرائت کرد؛ اما فرزندان ام البنین(س) مخالفت کرده گفتند: ما را به امان شما حاجتی نیست، امان خدا از امان پسر سمیه بهتر است.

در روایتی دیگر آمده که شمر خود امان نامه را گرفته با خود به کربلا آورد. او پس از ورود به کربلا و تقدیم نامه ابن زیاد به عمر بن سعد، به اردوگاه سپاه امام حسین (ع) نزدیک شد و فریاد برآورد: «کجایند خواهرزادگان ما؟» عباس (ع) و برادرانش در نزد اباعبدالله الحسین (ع) نشسته بودند. عباس (ع) ساکت بود و جوابی به ندای شمر نمی داد. امام (ع) به حضرت عباس (ع) فرمودند: «او را اجابت کن اگر چه فاسق باشد همانا او از دایی های شما است.» عباس (ع) و عبدالله بن جعفر و عثمان فرزندان علی بن ابی طالب (ع) بیرون آمدند و گفتند: «چه می خواهی؟» شمر به آنها گفت: «ای خواهرزادگان من، شما در امان هستید من برای شما از عیدالله امان گرفته ام» اما عباس (ع) و برادرانش متفقاً گفتند: «خدا تو و امان تو را لعنت کند ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر(ص) امان نداشته باشد.»

پس از رد امان نامه، به سپاه عمر بن سعد فرمان داده شد تا برای جنگ آماده شوند پس همگان سوار شدند در شامگاه پنجشنبه نهم محرم آماده نبرد با حسین (ع) و یارانش شدند.

سید بن طاووس در لهوف در این باره چنین نقل می کند: ... راوی گوید: فرمان عیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال. پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمر ذی الجوشن، آن سرور اهل فتن، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من: عبدالله، جعفر، عباس، و عثمان؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دایی های شماست. آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت: ای نوردیدگان خواهرم! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادرتان حسین، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت امیرالمؤمنین(!) یزید بن معاویه باشید تا به سلامت برهید.

پس حضرت عباس(ع) به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کناد مر اماننامه تو؟! ای دشمن خدا؛ ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه(س) را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید ائمان، حسین (ع)، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره

جنگ را مُشتعل سازند و به امر قتال بپردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلاً بر دلهای سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شرّ این اشقیّا را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگذارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس (ع) از آن گروه حق شناس مهلت يك شب را درخواست کرد. عمرسعد لعین تأمل کرد و جواب نداد. عَمْرُو بن حَجّاج زبیدی به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمّد (ص) را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، يك شب را به خامس آل عبا، مهلت دادند.

راوی گوید: امام حسین(ع) بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی(ص) و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن(ع) را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین ! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان ، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السّلام فرمود: ای خواهر مهربان ، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز.